

هو العليم

چه چیز باعث إحيای قلوب است؟

عيد فطر ۱۴۲۴ هجری قمری

بیانات:

آية الله حاج سيّد محمد محسن حسيني طهراني

قدس الله سرّه





أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواصل الحمد بالنعم والنعم بالشكر.

نحمده على آلائه كما نحمده على بلائه، ونستعينه على

هذه النفوس البطء عما أمرت به، السراع إلى ما نهيت

عنه، ونستغفره عما أحاط به علمه وأحصاه كتابه؛ علم

غير قاصر وكتاب غير مغادر، ونؤمن به إيمان من عاين

الغيوب ووقف على الموعود؛ إيماناً نفى إخلاصه

الشرك و يقينه الشك، ونشهد أن لا إله إلا الله وحده

لا شريك له وأن محمداً [صلى الله عليه وآله وسلم]

عبده ورسوله؛ شهادتان تُصعدان القول وترفعان

العمل، لا يخف ميزان تواضعان فيه ولا يثقل ميزان

أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَبِهَا

الْمَعَادُ [المعاذ]؛ زَادٌ مُبْلَغٌ وَ مَعَادٌ [معاذ] مُنْجِحٌ، دَعَا

إِلَيْهَا خَيْرٌ دَاعٍ وَ وَعَاهَا خَيْرٌ وَاعٍ؛ فَأَسْمَعَ دَاعِيَهَا وَ فَازَ

وَاعِيَهَا!

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۱۶۹. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۴۰۹:  
«تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌های او را حمد می‌کنیم، هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم، و بر این نفوس کُند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم، و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب او همه آنها را إحصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است، و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن شک و تردید را از بین می‌برد.

و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است؛ و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفّه میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّه میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.

ای بندگان خدا، من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم، تقوایی که زاد و توشه آخرت است و عود و بازگشت انسان به سوی خدا به سبب آن است؛ تقوا زادی است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنونده‌ترین دعوت‌کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ‌کننده آن را حفظ کرد و در خود فراگرفت؛ پس

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ  
الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ \* وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ)

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَى رَسُولِكَ وَ  
خَاتَمِ رُسُلِكَ وَ شَاهِدِ سِرِّكَ وَ مُبَلِّغِ رِسَالَاتِكَ، الرَّسُولِ  
النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الْمَكِّيِّ الْمَدَنِيِّ التَّهَامِيِّ الْقُرَشِيِّ، صَاحِبِ  
لِوَاءِ الْحَمْدِ وَ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ الْحَمِيدِ  
الْمَحْمُودِ، وَ عَلِيِّ أَخِيهِ وَ وَصِيِّهِ وَ صَهْرِهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ وَ  
خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ يَعْسُوبِ الدِّينِ  
وَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ  
عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَ عَلِيِّ الصَّدِيقَةِ الطَّاهِرَةِ الْحَوْرَاءِ الْإِنْسِيَّةِ  
الشَّافِعِيَّةِ يَوْمَ الْجَزَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهَا، وَ عَلِيِّ  
سِبْطِيِّ الرَّحْمَةِ وَ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَ  
الْحُسَيْنِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ الْهُدَاةِ  
الْمَهْدِيِّينَ وَ الْحَجَّجِ الْمَيَامِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ

---

دعوت کننده آن، آن را به گوش رساند و حفظ کننده آن رستگار گردید!

<sup>۱</sup>سوره إخلاص (۱۱۲). الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:

«به اسم خداوند که دارای صفت رحمانیت و رحیمیت است. بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیت است. خداوند صمد است. (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست.) نمی زاید و زاییده نشده است. و هیچ کس برای او همتا و انبازی نمی تواند بوده باشد.»

علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی  
و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الخلف  
القائم المنتظر المهدی، حُجِّجْكَ عَلٰی عِبَادِكَ و اَمَنَّاكَ  
فِي بِلَادِكَ. اَللّٰهُمَّ سَهِّلْ مَنَهِجَهُمْ و عَجِّلْ فِي فِرْجِهِمْ و  
اجْعَلْنَا مِنْ شِيعَتِهِمْ و مَوَالِيهِمْ و الذّٰبِئِيْنَ عَنْهُمْ.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

**چه چیز باعث زنده شدن دل است؟**

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا  
دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ  
وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾<sup>۱</sup>

صلواتی ختم کنید!

خداوند در این آیه شریفه خطاب به جمیع

افراد از مؤمنین می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دعوت پروردگار

و رسول او را اجابت کنید. این اجابت موجب

إحیای دل و إحیای خود شما است. اجابت کنید

آنچه که موجب حیات شما خواهد بود و شما را

زنده خواهد کرد و از مرگ و میته بودن بیرون

خواهد آورد؛ و بدانید که خداوند بین شما و قلب

<sup>۱</sup>سوره انفال (۸) آیه ۲۴.

شما حائل است و حضور دارد و همه شما

به سوی او بازگشت خواهید کرد!»

نکته‌ای که در این آیه شریفه

به چشم می‌خورد این است که خدای متعال دعوت

خود و پیامبر را موجب احیا می‌داند. احیا یعنی

زنده گردانیدن، زنده کردن، حیات بخشیدن و از

مرگ و نابودی و هلاکت بیرون آوردن! این معنا،

معنای احیا است. در مقابل احیا، هلاکت و بوار و

نیستی و اِماتِه است.

خداوند می‌فرماید: دعوت خدا و رسول،

موجب اِحیای شما است. بنابراین هر کسی که خود

را در تحت این دعوت قرار بدهد و اوامر پروردگار

و اولیای دین را امتثال کند، موجب حیات خود شده

است؛ و اگر کسی سر باز بزند و خود را از تحت

نفوذ و جریان این امور بیرون بیاورد، موجب هلاکت

و اِماتِه خود شده است. این اِماتِه و این احیا، چه

اِماتِه و چه اِحیایی است و چگونه فرد به واسطه

تسلیم در برابر اوامر الهی حیات خود را تضمین

می‌کند و چگونه فرد با سرپیچی از اطاعت الهی مرگ

خود را به دست خود فراهم می‌کند؟

## حقیقت معنای حیات و مرگ

در کتاب مبین اسلام یعنی قرآن کریم و در فرهنگ اسلام و علما و بزرگان و اولیای دین، مسئله حیات و مسئله مرگ با آنچه در فرهنگ متعارف مورد استفاده و استعمال است تفاوت می‌کند.

ما مرگ را به همین مرگ ظاهری و از کار افتادن قوای ظاهری و اجزاء بدن و بی‌تحركی می‌دانیم؛ و در مقابل حیات را موجب حرکت و بقای زندگی و راه رفتن و نفس کشیدن و تمتع از همین نعمات ظاهری در دنیا می‌دانیم، اما در فرهنگ اسلام و اولیای الهی مسئله حیات و مرگ با آنچه ما می‌دانیم متفاوت است.

در فرهنگ قرآن کریم از حیات، به حیات قلب و حیات روح و حیات نفس تعبیر آورده می‌شود؛ و از مرگ و اِماتة و هلاکت، به کوری باطن و بسته شدن درهای رحمت الهی بر قلب تعبیر می‌شود؛ مانند بینایی و بصر و مانند شنوایی و سمع که در فرهنگ قرآن کریم از اینها به کوری دل تعبیر شده است، نه کوری ظاهر!

**(فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي**



**فِي الصُّدُورِ**؛<sup>۱</sup> ای مردم، این کوری نه آن چنان است که شما می‌پندارید، بلکه این کوری، کوری دل و کوری قلب و کوری ضمیر و باطن انسان است که نمی‌گذارد حق برای انسان روشن بشود و هرچه مطلب حق گفته می‌شود از آن عبور می‌کند و آن را به‌جان نمی‌گیرد! این کوری ظاهری از کار افتادن آلتی از آلات بدن است، یک روز انجام می‌شود و روز دیگر برطرف می‌شود؛ مانند سایر بیماری‌ها و آلامی که برای بدن به‌وجود می‌آید و به‌واسطهٔ یک سلسلهٔ علل و اسباب طبیعی در این دنیا تحقق پیدا می‌کند! این کوری، آن کوری است و مسئلهٔ مهمی نیست، بلکه یک پدیدهٔ ظاهری است که به‌واسطهٔ دست دادن سلسلهٔ علل و اسبابی انجام می‌شود.

کری حقیقی آن است که گوش دل و گوش وجدان و ضمیر انسان نتواند پیام حق را بشنود و آن را درک کند و به‌کار ببندد؛ اما کری ظاهری و

---

<sup>۱</sup> سوره حج (۲۲) آیه ۴۶. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۲۰:

«به‌درستی که تحقیقاً چشم‌های ظاهر کور نیست؛ ولیکن دل‌هایی که در سینه‌ها موجود است آنها کوری دارند.»

عدم سمع ظاهری یک پدیدهٔ عادی است که گاهی اتفاق می‌افتد و گاهی بر طرف می‌شود.

آنچه برای ما به عنوان یک روح و به عنوان یک انسان می‌ماند، انسانی که به امتداد استمرار عالم وجود و پدیده‌های مادی و غیر مادی در این دنیا و دنیای بعد از این و همین‌طور در روز قیامت، او هم وجود خواهد داشت و دیگر آمد و مدتی برای او قابل تصوّر نیست، کوری و بینایی و کری و سمع و حیات و مرگ این انسان متفاوت است.

اگر قرار باشد که ما تعبیری از حیات بیاوریم، باید حیات و زندگی را به آن انسان حمل کنیم و تعبیر بیاوریم! زندگی و حیات در این دنیا دو روزی بیش نیست و تمام می‌شود و با مختصر علّتی شخص از این دنیا به دار دیگر رحلت می‌کند و به کمتر وسیله‌ای فرد لباس مادی خود را مبدّل به لباس تجرّد و لباس مناسب عوالم دیگر خواهد کرد.

بنابراین زیندهٔ حیات و سمع و بصیرت عبارت است از حیات اُخروی و حیات دل و حیات نفس و پذیرش نفس نسبت به حقایق! اما این مسائل

[ظاهری] در این عالم از بین می‌رود و هیچ‌گاه فرد عاقل مسائل خود را بر امور گذرا بار و حمل نمی‌کند؛ اموری که دو روزی به‌عنوان عاریه و به‌عنوان گذرا به او داده شده است و روزی هم از او گرفته خواهد شد.

قرآن کریم می‌فرماید:

«ای مؤمنین، حال که ایمان آورده‌اید، ﴿اَسْتَجِیْبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾؛ بیایید و آنچه را خدا و رسول گفته است اجابت کنید تا حیات واقعی و ابدی را برای خودتان کسب کنید.»

حیات یعنی زندگی با فلاح و رستگاری و بیرون آمدن از مرگ و کوری دل و ختم شدن قلب به مهر بطلان و مهر تعطیل! این عبارت از حیات است.

در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأَنجَبْنَاهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَنَجَزَيْنَهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> سوره نحل (۱۶) آیه ۹۷. رساله بدیعه، ص ۴۰:

«هر کس از مرد یا زن از روی ایمان عمل صالحی انجام دهد، او را حیات و زندگی پاکیزه و خوشی بخشیم و به بهتر از آنچه عمل می‌کردند پاداششان می‌دهیم.»

هر شخصی از مرد و زن که عمل صالح انجام  
بدهند، ما آنها را از مرگ بیرون می‌آوریم و به حیات  
طیبه احیا می‌کنیم؛ نه حیات عادی و نه حیات  
حیوانی و نه حیات دنیای دنی، بلکه حیات طیبه!  
حیاتی که در آن حیات نور است، بهاء است، بهجت  
است، ملاقات با خوبان است، ملاقات با اسماء و  
صفات جمالیة پروردگار است، ملاقات با ذات  
اقدس الهی و اندکاک در ذات او و معرفت کامل به  
تمام مراتب اسما و صفات و انمحای کامل در حریم  
قدس و امان الهی است! این حیات، حیات طیبه  
است.

در قبال این حیات، حیات عادی و حیات  
ظاهری است؛ دو روزی را در این دنیا سپری کردن،  
خوردن و خوابیدن و از امیال و اغراض حیوانی  
بهره جستن و بعد عمر را سپری کردن و تمام کردن  
و ودیعه را به صاحب ودیعه سپردن و از این دنیا  
رفتن! این حیات، حیات دنی است! این حیات،  
حیات حیوانی است! این حیات، حیاتی است که  
گذرا است و اگر عمر نوح یا عمر خضر هم انسان

داشته باشد، بالأخره یک روز این عمر تمام خواهد شد! بعداً چه؟! اگر خضر دارای حیات اُخروی نبود و دل و جان‌ش به آن حیات معطر نمی‌شد و نشاط پیدا نمی‌کرد، بر فرض که چند هزار سال هم در این دنیا بماند، چه فایده‌ای دارد و چه نتیجه‌ای می‌گیرد؟! روز و شب که تغییر نکرده است، سال و ماه که تغییر نمی‌کند، آسمان و زمین که همین است، امروز را به فردا می‌سپارد و فردا را به پس‌فردا و هفته‌ها و همین‌طور این تمتعات دنیوی یکی پس از دیگری تا اینکه پروندهٔ عمر او به سر می‌رسد و می‌گویند بفرمایید تمام شد! آمد و مدت این حیات دنیوی لا انتها و اطلاق نیست، بلکه بالأخره تمام می‌شود و تازه نوبت باز شدن پروندهٔ ابدی و رسیدگی به مسائلی است که نه تنها آمد مؤجل ندارد، بلکه اصلاً آمد ندارد!

اینجا است که خدای متعال از باب منت بر مردم و از باب لطف و عنایتی که به آنها دارد دعوت می‌کند که آنها دل و جان‌شان را به آن حیات ابدی زنده کنند و از عالم حیوانیت بیرون بیایند، چه در این

دنیا بماند یا نماند و چه عمر کوتاه داشته باشند یا نداشته باشند. ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ

مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ کسی که عمل صالح انجام بدهد، هر

کسی که باشد، [ما او را از مرگ بیرون می آوریم و به

حیات طیبه احیا می کنیم!]

در آیه دیگر در مقابل این می فرماید:

﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ

هُمْ غٰفِلُونَ﴾؛<sup>۱</sup> چشم مردم فقط به همین نعمات

دو روزه دنیا است؛ اینکه خوب بپوشیم، به مقاصد

مادی برسیم، علل و اسباب رسیدن به

بهرتر زندگی کردن را طی کنیم، درس بخوانیم برای

اینکه دنیای خود را بهبود ببخشیم، درس بخوانیم

برای اینکه بهتر بیاشامیم و بهتر اکل کنیم و از تمتّعات

این دنیا بهتر استفاده کنیم و در این اجتماع بهتر

زندگی کنیم! این آمال و آرزوهای مردم است که

برای رسیدن به آن از هیچ وسیله و مطلبی فروگذار

نمی کنند، اما اینها غافل اند، آخر تا کی؟! بر فرض که

---

<sup>۱</sup> سوره روم (۳۰) آیه ۷. معاد شناسی، ج ۱، ص ۴۹:

«این مردم فقط ظاهر حیات دنیا را می دانند و البته از آخرت غافل اند.»

به اینها رسیدید، مگر چند سال عمر می‌کنید و مگر  
عمر به دست خود شما است و مگر شما قدرت دارید  
که از یک ساعت بعد خودتان جلوگیری کنید و  
وضعیت خود را تثبیت کنید؟! بر فرض که به این  
مطالب رسیدید، آیا می‌توانید از آنها استفاده هم  
بکنید و آنها را به کار هم ببندید؟! و بر فرض که  
به کار هم بستید، مگر چند روز هستید؟ آیا تا ابد  
می‌توانید زنده بمانید؟!

بنابراین در منطق قرآن، براساس عقل، حکم  
روی حیات اُخروی رفته است و عقل حکم می‌کند.  
یک شخص عاقل در انتخاب بین حیات دنیا و حیات  
اُخری، حیات دنیا را بر نمی‌گزیند و این زندگی را بر  
زندگی آخرت ترجیح نمی‌دهد و زندگی و حیات  
آخرت را مغلوب و محکوم دو روزه دنیا نمی‌کند و  
آن را فدای دو روزه حیات دنیوی قرار نمی‌دهد، اگر  
شخصی این کار را انجام بدهد عاقل نیست، بلکه  
دیوانه است. شخص دیوانه فردی است که اعمال او  
از روی حکمت و غایت و هدف نیست و عمل او  
مقصد و هدف ندارد، ولی شخص عاقل و شخص

حکیم آن فردی است که در فعل و در عمل، هدف  
غایی و مصلحت خود را در نظر می‌گیرد!

## لهو و لعب از منظر قرآن

در قرآن کریم به همین نکته و مسئله اشاره

شده است:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ  
الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>

ای مردم، تمام مسائلی که در این دنیا به دست

شما انجام می‌گیرد، همه بیهوده است!

تصور نکنید که مسئله لهو و لعب فقط

اختصاص به اطفال و خردسالان دارد؛ بلکه اگر ما

هم در امور دنیایی و مسائلی که در این دنیا بر ما

می‌گذرد و در افعال و کردار و اعمال خود، آن جنبه

استمراری و آن جنبه باقی وجود خود را در نظر

نگیریم، همان طفل خردسال هستیم! اگر آن دوام را

در نظر بگیریم و فقط چشم ما به این دو روز دنیا

باشد، این سی سال و این شصت سالی که در اینجا

عمر می‌کنیم و از آن حیات و زندگی ابد به ابدیت

---

<sup>۱</sup> سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۴. امام شناسی، ج ۸، ص ۴۷:

«و نیست این زندگی پست و خسیس دنیا مگر شهوت و بازی؛ و به درستی که  
خانه آخرت محلّ حیات و زندگی است، اگر مردم بدانند!»



خدای متعال، غفلت کنیم، [ما هم همان طفل خردسال هستیم]. بعد از اینجا که دیگر آمدی ندارد و خدا نگفته است که ما شما را مثلاً هزار سال در بهشت نگه می‌داریم و بعد تمام می‌شود! بلکه در آیات قرآن «خلود» آمده است: **(خَالِدِينَ فِيهَا)**؛<sup>۱</sup> آن کسانی که از این دنیا بروند، در آن عالم مغللند و انتها ندارند!

آن وقت اگر کسانی بیایند و این حیات دو روز دنیا را که تمام می‌شود، ترجیح بدهند و از آخرت غفلت کنند، آنها هم دچار لهو و لعب هستند و آنها هم مانند اطفال هستند! یعنی همان طور که ما به عمل اطفال می‌خندیم و مطالبی که در بین آنها در جریان است موجب ضحک و خنده ما است که ببینید بر سر چه مطالبی با همدیگر دعوا می‌کنند، ببینید بر سر چه قضایایی با همدیگر نزاع می‌کنند، همان طور تمام کارهایی که در این دنیا انجام می‌شود و موجب می‌شود که از آن حیات واقعی که مورد نظر

---

<sup>۱</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۶۸؛ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵؛ و بسیاری از آیات دیگر.

انبیا و اولیای الهی است دور بمانیم و نسبت به آن فاصله بگیریم هم در حکم بازی‌های کودکانه‌ای است که بزرگان وقتی به آن نگاه کنند به ما می‌خندند و ما را مجنون می‌بینند و از نعمت عقل بی‌بهره می‌دانند!

این وقتی که خدا به انسان داده و این دو روز دنیایی که خدا به انسان داده دیگر برنخواهد گشت!  
**(فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ)؛<sup>۱</sup>**

وقتی پرونده به سر آید و بسته شود، دیگر چه کسی می‌تواند آن را باز کند؟! چه کسی می‌تواند یک ثانیه به تاخیر بیندازد؟! چه کسی می‌تواند و چه کسی خبر دارد؟! این موقعیتی که خداوند داده است، براساس یک حکمتی عنایت کرده است؛ یعنی این موقعیت دو روز دنیا و اتلاف وقتی که ما الآن در آن به سر می‌بریم، باید برای آن حیات ذخیره بشود و این فرصت باید برای به‌دست آوردن آن حیات به‌کار

---

<sup>۱</sup> سوره أعراف (۷) آیه ۳۴؛ سوره نحل (۱۶) آیه ۶۱. معاد شناسی، ج ۸، ص ۲۰۴:

«پس چون أجل آنها فرا رسد، یک ساعت نمی‌توانند آن أجل را تأخیر اندازند و یک ساعت نمی‌توانند مقدم شوند!»

گرفته شود! اگر شخصی روز را به شب می آورد  
برای اینکه به متاع دنیا برسد و شب را به صبح  
می آورد درحالی که در فکر این است که فردا چطور  
پُستی را اشغال کند و چطور به یک موقعیت و به یک  
حطام دنیوی برسد، بداند که دارد در مسیر ابتعاد از  
آن حیات حرکت می کند و عمر خود را بر باد داده  
است و دیگر این وضعیت برای او پیدا و تکرار  
نخواهد شد!

در لسان قرآن کریم بر روی تمام اموری که  
بشر امروز برای رسیدن به مطامع و گذران زندگی  
بہتر و اندوختن مال بر روی هم به آنها اشتغال دارد،  
قلم بطلان و خطّ قرمز کشیده شده است و از آنها  
به عنوان اموری که موجب کوبیدن و از بین بردن و  
له کردن و بستن روزنه های نفوذ نور در دریچہ قلب  
است یاد شده است، نه به عنوان اموری که در راستای  
احیای قلب است!

ما در امروز داریم به سمت اِماتہ و به سمت  
از بین بردن حیات حرکت می کنیم! هر روزی که بر  
ما می گذرد، جام زهری است که به دست خود داریم

می‌نوشیم و یک روز از این عمر را به دست هلاکت می‌سپاریم! وضعیت ما این چنین است. هر وقتی که از ما بگذرد و در آن لحظه مقصد ما خدای متعال نباشد، آن لحظه برای ما میته و جیفه و مردار است، آن لحظه برای ما مرگ است و آن لحظه برای ما هلاکت است!

در لسان قرآن کریم یک مؤمن باید زندگی دنیای خود را به عنوان عبور و مَعْبَر قرار بدهد، نه به عنوان استقرار! باید از نشست و برخاست‌های خود برای رسیدن به آن حیات بهره بگیرد، با هر کسی نباید نشست و برخاست! چه بسا در بعضی از این مصاحبت‌ها سَمِّ مُهْلِك است که بر نفس و جان ما تزریق می‌شود و چه بسا در این معاشرت‌ها توجه به دنیا است که در قلب ما وارد می‌شود! مؤمن باید در ارتباطات، خدا را در نظر داشته باشد!

**علامه طهرانی درباره استفاده از اوقات چه**

**می‌فرمایند؟**

بزرگان این‌طور بودند. مرحوم آقا -

رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

«مؤمن و سالک باید از لحظه لحظه زندگی اش استفاده کند!» نه از ساعت ساعت یا روز روز و یا هفته هفته؛ نه، از همین لحظه! در همین لحظه ای که الآن هست این لحظه دیگر می گذرد!

خیلی عجیب است، به این نکته توجه کنید! ایشان به من می فرمودند:

وقتی من در مقابل استاد خودم قرار می گیرم و می نشینم آن چنان متوجه او هستم که حتی اشاره و پلک چشم او از من مجهول نمی ماند! یعنی وقتی که دارم به او نگاه می کنم [آن چنان متوجه او هستم] که حتی اگر اشاره ای کرد من از آن اشاره غفلت نداشته باشم! چون بعضی از مطالب حتی به لفظ هم نمی آید و باید با اشاره و کنایه فهمید و ممکن است دیگر پیدا نشود و موقعیت دست ندهد! آنها این طور بودند.

ایشان می فرمودند: من از لحظه لحظه ها استفاده می کردم، نه از ساعت و ماه و فلان و این حرف ها، آنها که بماند! این قدر مسئله دقیق است و این قدر مسئله حساس است!

ایشان بارها به این مطلب تذکر می دادند:

أَلَا وَإِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، أَلَا فَتَعَرَّضُوا

لَهَا وَلَا تُعْرِضُوا عَنْهَا.<sup>۱</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای مردم، بدانید خدای متعال در طول زندگی

برای شما فرصتهایی قرار داده است که آن

فرصت‌ها تکرار نخواهد شد، نفحاتی از جانب

پروردگار می‌آید [که تکرار نخواهد شد]!»

الآن که ما در اینجا نشستیم معلوم نیست که

در تمام این یک ساعت یا دو ساعتی که در اینجا

هستیم آن نفحات دائم باشد، ممکن است آن نفحه

بعد از هجده دقیقه یک مرتبه بیاید، ممکن است آن

نفحه بعد از یک ساعت یک مرتبه بیاید! در سلسله

علل و اسباب ماورای طبیعی مسائلی است که ما از

آنها غافل هستیم. حالا که این طور است رسول خدا

می‌فرماید: باید همیشه دریچه دل را برای تلقی آن

نفحات آماده نگه داشت و باید همیشه متوجه بود و

مبادا انسان کاری کند که [آن نفحات] بیاید و برود و

این دل در غفلت خود نتواند آنها را جذب کند!

---

<sup>۱</sup> المعجم الكبير، طبرانی، ج ۱۹، ص ۲۳۴؛ رسالة لب اللباب، ص ۲۴. با قدری اختلاف در مصادر.

این قدر مسئله، مسئله مهمی است! حیات، حیات  
آخری است؛ حیات، حیات طیبه است! مسئله  
شوخی نیست!

## راه رسیدن به لقای خدا

در آیه شریفه می فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ

رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾<sup>۱</sup>؛

هر کسی می خواهد به لقای پروردگار و به ملاقات با

ذات پروردگار برسد، باید عمل صالح انجام بدهد؛

نه اینکه فقط نماز بخواند و فقط در ماه رمضان این

یک ماه را روزه بگیرد و تمام؛ نه اینکه فقط حجی

بیاید و حج واجب خود را انجام بدهد! نه، اینها برای

مراتب مادون و پایین است. کسی که می خواهد به

لقای پروردگار برسد باید بیشتر مایه بگذارد و باید

بیشتر در اینجا خرج کند! لقای پروردگار با لقای

بهشت عادی و بهشت ظاهری تفاوت دارد!

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ﴾؛ کسی که می خواهد

---

<sup>۱</sup> سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰. الله شناسی، ج ۱، ۲۳۷:

«پس هر کس امید دیدار و لقای پروردگارش را داشته باشد، باید حتماً کار  
نیکو انجام دهد و هیچ کس را با پروردگارش انباز و همتا قرار ندهد!»

به لقای پروردگار برسد، باید تمام ایام ۲۴ ساعت خود را به عمل صالح بگذرانند؛ نه اینکه ۲۴ ساعت را فقط نماز بخواند و ذکر بگوید! یعنی باید در این ۲۴ ساعت کاری کند که فعل او از روی هوی و هوس و خواست‌های نفسانی نباشد. اگر نماز می‌خواند، آن نماز را برای خدا بخواند. اگر عملی انجام می‌دهد، قبل از اقدام به آن عمل، دل خود را با خدا تسویه کند و بعد به آن عمل دست بزند؛ نه اینکه بعد از اینکه آن عمل را انجام داد فکر کند که عملش درست بوده یا غلط بوده است!

**﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾**؛ [کسی که می‌خواهد به لقای پروردگار برسد] نباید شرک بورزد و نباید کسی را همسان و همگون با پروردگار در عمل خود شریک قرار بدهد!

## معنای استجابت

آنچه در این آیه مورد نظر بنده بود و دقتی که در این آیه شده است، لفظ **﴿اسْتَجِيبُوا﴾** است، **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا**



يُحْيِيكُمْ)؛<sup>۱</sup> ای افرادی که ایمان آورده‌اید، وقتی که خدا

و رسول شما را می‌خواند استجابت کنید! بین

استجابت و اجابت فرق است؛ اجابت یعنی انسان

قبول کند، استجابت یعنی خود را در معرض قرار

بدهد! و این نکته، نکته مهمی است، یعنی وقتی که

از طرف خدا و از طرف رسول امری می‌آید، انسان

آن امر را با اکراه اجابت نکند، از روی اضطرار اجابت

نکند، از روی ترس اجابت نکند، این طور نباشد که

[بگویند]: اگر اجابت نکنم و عمل نکنم در آن دنیا

[عقاب می‌شوم]، بلکه خود را در اختیار قرار بدهد!

ای کسانی که ایمان آوردید، اگر می‌خواهید

به آن احیا و به آن حیات واقعی برسید، معطل نشوید

که خدا و رسول و اولیای الهی برای شما مطلبی

بگویند و بعد از روی اضطرار و اجبار و

به هر صورت از صور نفسانی به آن مطلب جامه عمل

پوشانید. این طور فایده ندارد یا فایده‌اش خیلی کم

است. بلکه باید با کمال میل به آنچه آنها می‌گویند

---

<sup>۱</sup> سوره انفال (۸) آیه ۲۴. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۵۰:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و رسول او شما را بخوانند برای

امری که در آن حیات شما است، اجابت کنید!»

عمل کنید! مگر نمی‌خواهید به حیات برسید؟ مگر نمی‌خواهید قلب شما حیّ بشود و مگر نمی‌خواهید از مرگ و میته و جیفه بودن و مردار بودن خارج بشوید؟ اگر این‌طور است پس دیگر رو ترش نکنید و مطلب را با اکراه نپذیرید و بدانید که آنها خیر و صلاح شما را می‌خواهند! برای آنها چه فایده‌ای دارد؟! آنها که راه خودشان را رفته‌اند و به مقصد رسیده‌اند، شما اگر خواستید برسید و اگر نخواستید نرسید! مطلب نسبت به آنها تمام است.

گرچه ممکن است این مطالب برای نفس مشکل باشد و تحملش برای انسان قدری صعب باشد، ولی راه همین است. راه حیات و راه زندگی همین است، بالأخره مشکلاتی دارد و انسان باید تحمل کند و این فرصت دیگر پیدا نمی‌شود. انسان باید در مسائل تسلیم باشد، چون آن رسول نسبت به مطالب اِشْرَافِ بَیْشْتَری دارد و حقایق بالاتری را می‌داند و بهتر می‌تواند امر و نهی داشته باشد و او می‌تواند انسان را در مواضع مختلف صلاح قرار دهد و دیگری اگرچه عالم باشد و اگرچه از این

علوم ظاهری بهره برده باشد تا چشم دلش به واقعیت این علوم روشن نشده باشد نمی‌تواند این کار را انجام بدهد و نمی‌تواند داروی هر شخصی را براساس نیاز او تدوین کند و نسخه هر بیمار را آن‌طور که برای او مفید است، پیچد. این کار فقط اختصاص به افرادی دارد که بر نفوس اشراف داشته باشند و بتوانند مصالح را تشخیص بدهند.

### معرفی پیامبر از زبان امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف پیامبر

اکرم می‌فرماید:

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ  
يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عُمِي وَ آذَانِ  
صُمَّ وَ أَلْسِنَةِ بَكْمٍ مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ  
مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (عبده)، ج ۱، ص ۲۰۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۸:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طبیبی بود که در طب خودش دوار بود. (یعنی زیاد دور می‌زد بر روی مرض و اقسام آن، و ارتباط امراض با هم؛ و زیاد دور می‌زد بر روی دارو و درمان. و حکیم حاذق و مطلع به همه جوانب مرض و تمام طرق درمان آن بود.) که آن حضرت مرهم‌های خود را خوب استوار می‌ساخت، و در عین حال آلت‌های داغ را برای سوزاندن موضع فساد و زخم‌های عفونی خوب داغ می‌کرد و می‌گذاخت. و در این صورت آن مرهم‌ها را و آن آلت‌های داغ‌کننده را بر جاهایی که لازم بود و نیاز به مرهم گذاری و یا داغ کردن بود، می‌نهاد.

«طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»؛ رسول خدا طیب بود، اما

چه طیبی؟ آیا همین طور بدون اینکه به بیمار توجه کند نسخه می داد و همین طور یک دارو را مکرر برای همه تجویز می کرد؟! ابد! دَوَّارٌ بِطَبِّهِ یعنی به طبّ خودش حاذق و وارد بود و مواضع ابتلاء و دارو را کاملاً می شناخت.

«قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ»؛ طیبی بود که

وقتی مرهم می گذاشت، آن مرهم را کامل و نه ناقص در جای خود قرار می داد، در آنجایی که نیاز به دارو بود آن دارو را در وقت تجویز می کرد و در آنجایی که نیاز به داغ نهادن بود (اینجا مهم است!) دقیقاً موضع داغ را می سوزاند و ریشه ابتلاء را می خشکاند! «این مسئله کار هر کسی نیست!

«يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ»؛ همین طور امر

نمی کرد که بروید این قدر نماز بخوانید، بروید روزی این قدر ذکر بگویید، بروید این کارها و اعمال

---

مواضع مورد حاجت به مرهم نهادن و داغ کردن، دل‌هایی بود که کور شده بودند، و گوش‌هایی که کر شده بودند، و زبان‌هایی که گنگ و لال گردیده بودند. رسول خدا این داروهای خود را به مواضع غفلت و بی‌خبری و مواطن حیرت و سرگردانی می‌رسانید و می‌کشانید تا بدانها برسد.

مستحبّه را انجام بدهید، همین‌طور به‌طور دیمی داروها و نسخه‌ها را تجویز نمی‌کرد؛ بلکه برای هر شخصی آنچه برای او مفید بود را تجویز می‌کرد، بیماری‌های هر فرد را به‌خصوص او می‌فهمید و دارو را دقیقاً فقط برای او می‌داد نه برای دیگری! رسول خدا برای هر شخص پرورنده خاصّ خودش را داشت و برای هر فرد آن پرورنده مخصوص به او را مدّ نظر قرار می‌داد!

«مِن قُلُوبِ عُمِي وَاَذَانِ صُمِّ وَاَلْسِنَةِ بُكْمٍ»؛

رسول خدا به‌سراغ کجا می‌رفت؟ آیا به‌سراغ بدن می‌رفت؟! این بدن که ارزش ندارد! گرچه نسبت به صحت بدن هم مطالبی فرموده است، اما این ارزش ندارد! پیامبر ما سراغ دل‌های کور می‌رفت، دل‌هایی که حقیقت را نمی‌تواند بفهمد و اگر یک سال هم با او صحبت کنی گوش نمی‌دهد و درک نمی‌کند و رد می‌شود. وقتی که مطلب به او گفته می‌شود اصلاً در گوش خود وارد نمی‌کند و وقتی که مسئله برای او مطرح می‌شود اصلاً نسبت به آن قضیه فکر نمی‌کند.

رسول خدا و ائمه هدی و اولیا به‌سراغ قلب

می‌روند؛ قلب‌هایی که بسته‌اند! آنها می‌خواهند این قلب‌ها را باز کنند؛ قلب‌هایی که میّت هستند و دریچه به روی حق ندارند! آنها می‌خواهند این دریچه را تازه باز کنند! این مسئله، کار دارد! آنها باید روی موضعی که موجب شده این دریچه بسته بشود کار کنند! همه آنها خوشایند نیست و مناسب با امیال و اغراض نیست و چه بسا ممکن است در بعضی از مواضع بر خلاف تمنیاتی که ما آنها را خیر می‌پنداریم دستور و نهی وارد بشود، اما انسان نمی‌داند که این از کجا است، بلکه خیال می‌کند که رسول خدا با او دشمنی دارد، خیال می‌کند با او حساب و کتابی دارد! او نمی‌داند که این مطلبی را که الآن رسول خدا می‌گوید به کجا دارد می‌خورد و کدام نقطه را دارد می‌سوزاند و در چه موضعی دارد داغ می‌نهد! چون این مطالب را نمی‌فهمد لذا صدایش در می‌آید!

«مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَ آذَانٍ صُمٍّ؛ و گوش‌هایی که

گر است!» رسول خدا می‌خواهد این گوش‌ها را شنوا

کند، گوش‌هایی که مطلب حق در آن نمی‌رود و به امور

دنیا گرفتار است و رستگاری و کامیابی را فقط در  
بهرت خوردن و بهتر چریدن و اندوختن مال می‌داند و  
زندگی را سپری می‌کند! برای چه کسی؟ یابن آدم، تو  
که دو روز دیگر می‌میری و از فردای خودت خبر  
نداری، به جای اینکه به فکر فردایی که می‌روی باشی،  
به فکر این هستی که دائماً مالت را اندوخته کنی! خب  
اینها به دست چه کسی می‌رسد؟ به دست وراثت  
می‌رسد و خودت این وسط از بین رفته‌ای! در اینجا  
است که ما مشمول همان حدیثی خواهیم شد که رسول  
خدا فرمود:

بدبخت آن کسی است که دین خود را به دنیای  
خود بفروشد، و بدبخت‌تر از او کسی است که  
دین خود را به دنیای دیگران بفروشد!<sup>۱</sup>  
این کسی که الآن دارد عمرش را از بین می‌برد

---

<sup>۱</sup> روض الجنان، ج ۲، ص ۴۹:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم: شقيّ

الأشقياء مَنْ باعَ دينَه بدنياه، و أشقيّ مِنْه مَنْ باعَ دينَه  
بدنيا غيره.»

و وقت خودش را تلف می کند برای چه کسی است؟  
برای افرادی که بعداً بیایند و استفاده کنند! یعنی تو  
دین خودت را از بین بردی تا دنیای دیگری را آباد  
کنی؟! آیا این کار، عقلایی است و آیا آدم عاقل این  
کار را انجام می دهد؟! این کار دیوانگان و مجانین  
است!

### آیه الله حجت و مواظبت بر نفس خود

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - فرمودند:

«وقتی که مرحوم آیه الله حجت

- رحمة الله علیه - می خواست از دنیا برود، ارحام

خودش را جمع می کند. (ایشان مرد بسیار بزرگی

بود، مرد با حمیتی بود، مرد با التزامی بود، مرد

قرصی بود، مرد با استقراری بود، در مبانی محکم بود

و تنازل نمی کرد!) وقتی که همه را جمع می کند رو

می کند به آنها و می گوید: "ای وراثت من و ای ارحام

و قوم و خویش های من، بدانید از زمانی که به یاد

دارم تا الآن یک لحظه از زندگی خود را برای

از بین بردن دین خودم به نفع شما مصرف نکردم،

یک لحظه را از بین نبردم و هیچ گاه نخواستم که برای



رسیدن به دنیای شما دین خودم را در اینجا از بین ببرم!“ بعد دستور می‌دهد که آن مَهْری را که با آن مَهْر می‌کرده بیاورند و در جلوی چشم بقیه آن را خرد می‌کند تا اینکه کسی نتواند از آن سوءاستفاده کند!»

این می‌شود مرد درست! این می‌شود مردی که مواظب خودش است و خودش را می‌پاید و خودش را نگه می‌دارد! حالا دیگران را خوش آید یا بد آید، به او چه مربوط است؟! خیلی از کارها را انسان انجام می‌دهد که دیگران را ناخوش آید! مگر ما برای دیگران زنده هستیم و مگر ما به خاطر دیگران نفس می‌کشیم و مگر ما به خاطر دیگران در این دنیا هستیم؟! دیگران خیلی کارها می‌خواهند انجام بدهند، به ما چه مربوط است؟! هر کسی باید راه خودش را برود و هر کسی باید مواظب اُعمال و رفتار خودش باشد و پرونده خود را به دست بگیرد، چون ما در روز قیامت پرونده دیگری را حمل نمی‌کنیم!

**وضعیت افراد در قیامت در قبال اعمال خود**

در روز قیامت، نه پدر به فکر فرزند است، نه

فرزند به فکر پدر است و نه مادر به فکر بچه است؛

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ \* وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ \* وَصَاحِبَتِهِ

وَبَنِيهِ \* لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾<sup>۱</sup> در روز

قیامت پدر از پسر فاصله می‌گیرد، مادر از فرزند

فاصله می‌گیرد و هر کسی به دنبال شأن خودش

است، شئون و وضعیّت هر کسی او را کفایت می‌کند

و دیگر نمی‌تواند به غیر پردازد. ما در آنجا باید

پاسخ‌گوی اعمال خودمان باشیم، در آنجا «این کار را

به خاطر این و به خاطر آن انجام دادم» نمی‌خرند و

فایده‌ای ندارد! می‌گویند: «می‌خواستی نکنی! چه

کسی به تو گفت که این کار را انجام بدهی؟ آیا این

کاری که انجام دادی بر حسب تکلیف انجام

دادی؟! چه کسی به تو تکلیف کرد؟» پس از الآن به

فکر باشیم!

**دلسوز واقعی کیست؟**

---

<sup>۱</sup> سوره عبس (۸۰) آیات ۳۴ - ۳۷. معاد شناسی، ج ۴، ص ۳۰۵:

«روزی است که انسان از برادرش فرار می‌کند \* و از مادرش و پدرش \* و

از زوجه‌اش و فرزندانش فرار می‌کند \* و برای هر کس در آن روز شأن و

کاری است که او را به خود مشغول ساخته و مجال برخورد با دیگران را

نمی‌دهد.»

رسول خدا کسی بود که به دنبال قلوب عُمی می‌رفت. حرکت ائمه و اولیای الهی به سوی دنیا و دعوت به دنیا نیست؛ چون این دعوت، دعوت به اِماتِه و ضلالت و نفس و بهیمیّت است، در حالی که دعوت آنها دعوت به اِحیا و رستگاری است! حالا با این حساب، آنها برای ما دل می‌سوزانند یا دیگران؟ کدام یک دل می‌سوزانند و کدام یک دلسوز ما هستند؟ آنهایی که ما را دعوت به خوب خوردن و خوب چریدن و در دنیا بهتر زندگی کردن می‌کنند، یا آنهایی که می‌خواهند ما را از این وضعیّت بیرون بیاورند؟ کدام یک دلسوز هستند و کدام یک نفع ما را می‌خواهند؟

«مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ.»

واقعاً عجیب است! این رسول خدا کسی بود که داروی خود را در جایی استعمال می‌کرد که غفلت، ابن آدم را گرفته و پرده جهل و نادانی افتاده است! رسول خدا دارو را در آنجا می‌گذاشت. می‌گوید: «اینجا نباید این کار را انجام بدهی! اینجا باید این کار را انجام بدهی! اینجا برخیز! اینجا بنشین! آنجا

حرکت کن! آنجا بایست! آنجا توقف کن! آنجا این کار را انجام بده!»

## ضرورت تسلیم در برابر اولیای خدا

شخصی خدمت مرحوم آقا آمده بود و می‌گفت: «آقا، از شما دستور می‌خواهیم، ما را هدایت و راهنمایی کنید!» ایشان فرمودند: «شما نمی‌توانید!» آن شخص اصرار در اصرار کرد! مرحوم آقا فرمودند: «شما نمی‌توانید!» بعد وقتی که در ضمن صحبت شد ایشان فرمودند: «تو تا چقدر می‌توانی خودت را به ما بسپاری؟ آیا ما هر مطلبی که بگوییم، تو آن را به گوش سمع إصغاء می‌کنی و آن را پذیرا می‌شوی؟» گفت: «هر مطلبی که شما بفرمایید من آن مطلب را انجام می‌دهم، اما در مسائل سیاسی که فعلاً به آن اشتغال دارم چون به دیگران تعهد دارم و مطالبی است که از قبل بوده است، در آنجا دست ما را باز نگه دارید!» ولی اتفاقاً ایشان روی همان جا دست گذاشتند!

«وَأَحْمِي مَوَاسِمَهُ»؛ تو گِیرت همین جا است!

من به نمازت کاری ندارم، من به روزهات کاری

ندارم! الآن این عملی که تو داری انجام می‌دهی برای خدا نیست، چون اگر برای خدا بود که جلویت را نمی‌گرفتم! تو که الآن داری این راه را می‌روی، براساس نفس می‌روی یا براساس تکلیف می‌روی؟ اگر براساس نفس می‌روی پس به خود بیا و اگر براساس تکلیف می‌روی پس چرا می‌گویی این کار را نکنم؟! تو که الآن من را به‌عنوان بزرگ برگزیده‌ای و به‌عنوان ولیّ و خبیر و بصیر انتخاب کرده‌ای، چرا استثنا می‌گذاری و چرا در یک جا «بله» و در یک جا «نه» قرار می‌دهی؟!

اینجا است که آن مسئله **﴿استَجِیْبُوا﴾** خودش را نشان می‌دهد: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِیْبُوا﴾**<sup>۱</sup> [ای کسانی که ایمان آورده‌اید،] خودتان را بسپارید و تسلیم کنید و نسبت به مطالبی که می‌آید پذیرا شوید و این‌طور نباشد که در یک جا بگویید «بله» و در یک جا بگویید «نه»، در یک جا بگویید «انجام می‌دهم» و در یک جا بگویید «انجام نمی‌دهم»؛ چون آن شخصی که کار را به‌دست می‌گیرد و سگان را

---

<sup>۱</sup> سوره انفال (۸) آیه ۲۴.

به دست می گیرد، کشتیبان ماهری است! آن شخصی که زمام کار را به دست می گیرد، با افراد عادی تفاوت می کند، چشمش باز شده است و مسئله برایش روشن شده است و با دید باز می گوید «انجام بده» یا «انجام نده» و خیر تو را می خواهد! اگر نمی خواهی برو انجام بده، کسی با تو کاری ندارد!

مگر افراد پیش مرحوم پدر ما نیامدند و رفتند؟! این همه افراد آمدند و رفتند چه شد؟ مگر خود آنها اعتراف نمی کردند که با اتصال به ایشان نور در زندگی آنها پیدا شده است؟! مگر اطرافیانشان نمی گفتند که بعد از اتصال به ایشان، حالات این فرد یا افراد عوض شده است و مسائل طور دیگری تحلیل می شود و افکار عوض شده است و روحانیت فرق کرده است و طرز صحبت تغییر پیدا کرده است؟! مگر نمی گفتند؟! همه اینها برای آن مقداری بود که خود را سپرده بودند!

یک روز در همان زمان سابق، من خدمت مرحوم آقا عرض کردم: آقا، فلان کس که پیش شما می آید، آیا به نظر شما تمام وجودش را سپرده است؟

ایشان فرمودند: «نه آقای آسید محسن، ایشان یک‌دهم خودش را به ما سپرد.» آن یک‌دهم این قدر در زندگی او تأثیر به‌وجود آورد، وای به اینکه اگر او تمام وجود خودش را می‌سپرد! بعد شما دیدید که چطور این قضیه و مسائلی که اتفاق افتاد موجب این شد که هر شخصی نتواند از آن موقعیتی که برای او به‌دست آمده استفاده کند! آخر این موقعیت برای هر کسی به‌دست نمی‌آید، این وقتی که ایشان می‌دهند به همه نمی‌دهند و این فرصتی که آن شخص برایش به‌دست می‌آید دیگر به‌دست نمی‌آید! اما اگر به‌جای این، انسان در آن مسائل مهم که باید خود را بسپارد، راه را مستقلاً در پیش بگیرد و خودش جلو برود، این فایده‌ای ندارد!

رسول خدا و ائمه روی مواضع غفلت دست می‌گذارند، می‌گویند: گرچه تو عالمی، گرچه تو فاضلی و گرچه نسبت به علوم خبرویت داری؛ ولی جان من، این مسئله ماورای علم ظاهر است و به علم ظاهر کاری ندارد! این قضیه نور باطن دیگری را می‌طلبد، نه فقط علم ظاهر را! این مسئله یک دریچه

دیگری را به سوی عالم می طلبد! حالا که این دریچه باز شده است چرا قیمتش را نمی دانید؟ چرا ارزشش را نمی دانید؟ لذا آن مواضع غفلت به جای خودش باقی می ماند! او می خواهد این مسائل را اصلاح کند، ولی انسان احساس می کند که این درست نیست، بنابراین آن إحیایی که لازمه اش است برای ما پیدا نمی شود و در همان رتبه های پایین و مسائل پایین می مانیم و توقف می کنیم و به همان مقداری که خود را در اختیار قرار داده ایم در همان حیطه می مانیم.

اما آن کسانی که واقعاً جلو بیایند و وقتی مطلب گفته می شود بپذیرند و تصوّر نکنند که این مطالب برای ناخوشایندی آنها است، بلکه بدانند که مسئله ای در کار است، اینها استفاده شان را می کنند. نماز می خوانیم، ولی بعد از مدت ها می فهمیم که چه مسائلی در نمازمان بوده است! برای امام حسین مجالس برپا می کنیم، ولی بعداً می فهمیم که در این مجالس هوای نفس بوده است و به خاطر اینکه مردم جمع بشوند و مجلس گرم بشود بوده است! خدا کدام را می خواهد؟ او که می گوید: «آقا، این مجلس



را تشکیل نده!» خوبی تو را می‌خواهد، اگر نمی‌خواهی برو تشکیل بده! او می‌خواهد این روزه‌ای که خداوند برای تو تقدیر کرده است به بهترین نحو انجام بشود، او می‌خواهد این ماه رمضان که الآن پیش آمده است به بهترین نحو بگذرد! حالا که قرار بر این است که ما بر سر این مَادِبَةُ الهی بنشینیم و از این سفره استفاده کنیم، چرا استفاده بهتر نکنیم؟! از آن طرف که بخل نیست، پس انسان بهتر استفاده کند! حالا اگر انسان یک جا نرود و شرکت نکند طوری نمی‌شود! به انسان می‌گویند: «آقا، شما در اینجا بیا!» می‌گوییم: «اگر ما در آنجا برویم اشکال ندارد؟» می‌گویند: «نه، بفرماید بروید، اصلاً هزار سال بلند شوید و بروید!» «آقا، حالا اگر ما در آنجا شرکت نکنیم و به جایش یک جای دیگر برویم اشکال ندارد؟» این طوری هزار سال هم قرآن سر بگیریم فایده‌ای ندارد؛ چون این رفتن براساس نفس است، این رفتن براساس دَوْر زدن در تخیلات و خیالات است، این رفتن توجیه مسائل باطن است، این رفتن واقعیت ندارد! می‌گویند: «این کار را انجام

نده، آن کار را انجام بده!» **(اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا**

**دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ)**؛<sup>۱</sup> وقتی که آنها می‌خواهند ما را

إحیا کنند، انسان باید با تمام وجود به سمت آنها حرکت کند.

## جایگاه امید در ارتباط با خدا

ماه رمضان گذشت و خداوند متعال قسمت کرد که این ماه را بگذرانیم. علی‌کل‌حال همه ما معترف هستیم که آنچه لازمه عبودیت و انقیاد بود را طبعاً انجام ندادیم، ولی از آن طرف رحمت و مغفرت و سعه غفران و رضوان پروردگار بالاتر از این حرف‌ها است. امیدواریم که خداوند با لطف و کرم و فضل خودش با ما برخورد کند و از آنچه نصیب اولیای الهی و راه‌یافتگان به درگاه خودش کرده است ما را هم نصیب بفرماید. ما فقط با امید زنده هستیم و تمام هستی و سرمایه ما امید است و خداوند هم از ما همین را می‌خواهد. خداوند بنده‌ای می‌خواهد که به او امیدوار باشد و از بنده نا امید خوشش نمی‌آید. همیشه خوب است که انسان با خدای خودش با امید

---

<sup>۱</sup>سوره انفال (۸) آیه ۲۴.

برخورد کند و هیچ وقت جانب یأس را بر حال خودش غلبه ندهد. نگوید: «ما کی هستیم؟ ما چی هستیم؟ کی نوبت به ما می رسد؟ ما کجای این مسئله راه داریم؟» خدا این طور خوشش نمی آید! بله، انسان نباید خودش را چیزی بداند و نباید عمل خود را به حساب آورد؛ ولی از آن طرف، مقام عزت و کبریائیّت و مولویّت پروردگار هم بالاتر از این است که خداوند نسبت به بنده اش این نظر را داشته باشد؛ کأنّ ما خدا را دستِ کم گرفته ایم و نمی توانیم آن رحمت خدا را نسبت به خودمان شامل بدانیم و خود را نسبت به آن حریم نزدیک کنیم! خدا از این حال خوشش نمی آید. خدا می خواهد همیشه بنده نسبت به او با حالت شعف و امید رو بیاورد و همیشه با حالت التماس و التجاء و برآورده شدن حاجات برخورد کند!

[خداوند می فرماید:]

أنا عندَ حُسنِ ظنِّ عَبْدِي المؤمنِ بي؛<sup>۱</sup> «هر مقدار که این بنده مؤمن من نسبت به من حُسن ظن داشته

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۶۶، به نقل از الکافی.

باشد، من هم به همان مقدار با او هستم!»

حالا که این طور است و از این طرف راه باز و سفره پهن است، دیگر چرا ما بخل کنیم و در اینجا کم بگذاریم؟! وقتی که از آن طرف هست، ما باید امید خود را زیاد کنیم!

## شرح فقراتی از دعای قنوت نماز عید فطر

در دعای امروز می خواندیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي

أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ!» خدایا من

این یک ماه را روزه گرفتم، ولی خودم را در شأن و

موقعیت اینکه در زمره صلحا دریاورم نمی بینم و

خودم را در این وضعیت احساس نمی کنم؛ اما کرم

تو اقتضا می کند که من این دعا را بکنم! خودت

گفته ای که این کار را انجام بدهم و خودت گفته ای

که الآن به این نحو تو را بخوانم، پس حالا خودت هم

اجابت کن و خودت هم راه را باز کن و خودت هم

موانع را کنار بزن و خودت هم آن احیا را انجا بده!

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ؛

«خدایا از تو سؤال می کنم بهترین چیزی را که

نصیب بندگان صالح خودت کردی!»

نه چیزهای خوب، بلکه آن بالاترین را

می خواهم! خدا دارد می گوید: من که بخل نمی کنم،  
تو چرا در دعا بخل می کنی؟!!

آن بالاترین چیزی که خدا به بندگان صالح  
خودش عنایت کرده است چیست؟ آن لقاء  
پروردگار است: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ  
عَمَلًا صَالِحًا﴾<sup>۱</sup>.

رفقا، به کمتر از لقای خدا قناعت نکنیم! این  
حرف‌ها که «تو کجا، آنجا کجا؟! تو کی می توانی به  
آنجا دسترسی پیدا کنی؟!» همه‌اش حرف‌های  
شیطان است! به شیطان بگوییم: تو چون خودت دور  
شده‌ای، حالا به سراغ ما آمده‌ای و می خواهی ما را  
هم دور کنی! نه آقا جان، سر ما کلاه نمی رود! خدا به  
ما گفته است و اولیائش به ما خبر داده‌اند و مطالب  
به دست ما رسیده است و ان شاء الله در زیر سایه  
اولیای خدا و ائمه معصومین و امام زمان عجل الله  
تعالی فرجه الشریف می‌رسیم و خواهیم رسید و  
ان شاء الله حضرت دست همه ما را خواهد گرفت!

---

<sup>۱</sup>سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰.

و أَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ؛<sup>۱</sup>

«خدایا، ما به تو پناه می‌بریم از هر چه که بندگان

مخلصت از آن پناه بردند و نسبت به آن احتراز

داشتند!»

این جنبه‌ای است که خدای متعال در امروز

برای ما قرار داده است. از خدای متعال می‌خواهیم

در امروز عیدی ما را شفاعت قائم آل محمد قرار

بدهد و ما را در زمره شیعیان واقعی آن حضرت

محسوب بگرداند!

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعَزِّبُهَا

الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنْ

الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كِرَامَةَ

الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.<sup>۲</sup>

نثار ارواح شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام

---

<sup>۱</sup> إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.

<sup>۲</sup> مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۵۸۱. رساله نکاحیه، ص ۵۶:

«بار پروردگارا، ما با تضرع و ابتهاج نیازمندان به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم تا دولتی بزرگوارانه پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی و ما را در آن دوره از زمره دعوت کنندگان خلق به اطاعتت و از پیشوایان آنها در راه رضای به فرمانبرداریات قرار دهی و بدین سبب از مواهب نفیسه و کرامت‌های موهوبه خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»

که از دار فانی به دار باقی مشرف هستند سه صلوات

بفرستید!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ